هُنر مُردن

اصغر طاهرزاده

بسم الله الرحمن الرحیم

هنر مردن

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

هنر مردن

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : هنر مردن/اصغر طاهرزاده.

مشخصات نشر : اصفهان: لب المیزان، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۸۰ ص.؛۱۲×۲۱س م.

فروست : سلسله مباحث معرفت دینی. سلوک دینی؛ ۱۱

شابک : ۱۰۰۰۰ ریال:۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۲۹-۱

یادداشت : کتابنامه: ص. [۷۷]- ۷۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : مرگ -- جنبه های مذهبی -- اسلام

موضوع : مرگ -- جنبه های قرآنی

رده بندی کنگره : BP۲۲۲/۲۲/ط۲۵ه۹ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۴

شماره کتابشناسی ملی : ۳۴۶۹۷۳۲

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

هنر مردن

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

فهرست مطالب

مقدمه ناشر

باسمه تعالی

۱- هنر مردان خدا همان هنر «خوب مردن» است، زیرا تا انسان «مرگ» را درست نشناسد آن همه زیبایی در زندگی خود خلق نمی نماید، همچنان که زشتکاران ابتدا «خوب مُردن» را فراموش کردند که این همه زشت زندگی کردند.

۲- «خوب مُردن» به آن معنی است که انسان زندگی خود را تا گستره ی ابدیت تعریف کند و گرفتار محدوده ی دنیا نشود، وگرنه آن هایی که در زندگیِ محدود دنیا نشستند و آن ها که دویدند، هر دو بی بهره ماندند.

۳- «هنر مُردن» به این معنی است که خواستن ها مافوق خواستن های دنیایی شود و افق نگاه از دیواره های زندگی محدود دنیا فراتر رود تا در حرکتی آرام و با وقار به سوی عالمی ماورای زمان و مکان سیر کنیم و خود را در چنین شرایطی ببینیم.

۴- کتاب «هنر مردن» حاصل سخنرانی استاد طاهرزاده است تا به ما گوشزد کند چگونه غرب زدگی، «مرگ» را به

صورت کـابوس در مقابـل بشـر قرار داده و انسان را به بـدترین نوعِ مُردن گرفتار نموده، زیرا وقتی «مرگ» فراموش شـد، نفس امّاره چنگال های خود را تا عمیق ترین ابعاد انسان فرو می کند تا زندگی او را به مرگی سیاه بدل نماید.

۵- از آن جایی که بحث «هنر مردن» نکات ظریفی در برداشت که می توانـد در بهترین انتخاب ها به عزیزان مدد رساند آن را خـدمت عزیزان تقـدیم می کنیم، به امیـد آن که همه بتواننـد مـاورای مرگ و زنـدگی، در افقی بالاـتر، بـا حقـایق عالم وجود مأنوس گردند.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۸

بسم الله الرحمن الرحیم

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاء لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»(۱)

بگو ای کسانی که یهودی شده اید اگر پندارید که شما دوستان خدایید، نه مردم دیگر پس اگر راست می گویید درخواست مرگ کنید.

انبیاء علیهم السلام در مورد مرگ به عنوان ظهور مرحله ای از مراحل سیر انسان، نکات بسیار روشنی را به بشریت عرضه داشته اند که اگر وحیِ الهی توسط انبیاء در صحنه ی فرهنگ بشر ظهور نمی کرد، هرگز بشر امکان دستیابی به آن حقایق را نداشت.

به طور کلی احساس فناناپذیربودن انسان چیزی است که همواره در فرهنگ بشری مطرح بوده و عموماً کسی نسبت به آن مناقشه ای جدّی ندارد، هر کس با اندک تأملی متوجه می شود بدنش در حقیقتِ وی دخالت ندارد و بی بدن هم

۱- سوره ی جمعه، آیه ی ۶.

می تواند خود را ادراک کند و لذا به راحتی می توان نتیجه گرفت آنچه زوال می یابد بدن انسان است و نه نفس و روح او.

عمده ی هنر بشر به تحلیل درست داشتن نسبت به دو منزل قبل و بعد از مرگ است، به این معنی که در زندگی زمینی که انسان ابتدای زندگی ابدی خود را شروع می کند و سپس آن را فرو می گذارد و با حیات قیامتی روبه رو می شود، چگونه خود و زندگی را تعریف و تحلیل کند که در حیات ابدی با یک «خودِ» بی توشه و بی محتوا روبه رو نگردد؟

انسان در سیر حیات زمینی، پس از شیرخوارگی، ابتدا کودکی را فرو می گذارد و به مرحله ی جوانی می رسد و در مراحل کودکی و سیر از آن، با جوانی روبه رو می شود و در مرحله ی جوانی، منزل جوانی را می چشد و از احوالات جوانی برخوردار می شود، ولی مغلوب جوانی نمی گردد که دیگر نتواند از آن خارج شود. باز در انتهای دوره ی جوانی، میان سالی را می چشد و باز از آن می گذرد و مغلوب آن نیز نمی شود و سپس پیری را می چشد و چون از آن گذشت، مرگ را می چشد و از آن نیز می گذرد و همچنان ادامه می یابد. به همین جهت قرآن می فرماید:«كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْت»؛(۱)

ص: ۱۰

۱- سوره ی انبیاء، آیه ی ۳۵.

هرکس مرگ را می چشد و مسلّم از آن می گذرد و در نهایت با حیاتی روبه رو می شود که دیگر مرگ ندارد که در وصف آن فرمود: «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»؛(۱) هر آینه برای کلّ نظام آخرت، حیات است.

رهایی از چنگال نفس امّاره

آنچه قابل توجه است این که انسان بتواند خود را مافوق زندگی دنیایی و مرگ تحلیل کند. اگر بتواند ابدی بودن خود را درست تحلیل کند و اگر معنی خود را در ابدیت درست ارزیابی کند، آن وقت دیگر در چنگال نفس امّاره ی خود به بازی گرفته نمی شود که افق زندگی او را در محدوده ی دنیا متوقف نماید.

جناب صدرالمتألهین«رحمه الله علیه» نکته ی خوبی را به ما آموخته که می فرماید: «اَلنَّفسُ جِسْمَانِيَةُ الْحُدُوث وَ رُوحَانِيَةُ الْبَقَاء»؛(۲)

یعنی نفس انسانی بستر حدوثش جسم است ولی بقائش روحانی است و برای ادامه ی وجود خود به جسم اولیه اش بستگی ندارد. به این معنی که نفسِ انسان از رحم مادرش

۱- سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۴.

۲- اسفار اربعه، ج ۹، ص ۸۵ .

شروع می شود ولی تا ابد می ماند و هرگز نمی میرد، بلکه می بیند که می میرد، همچنان که در یک حادثه ای می نگرد که دستش کنده شد بدون آن که خودش نابود شود، وقتی هم بدن او از او جدا می شود می بیند که بدنش از او جدا شد و دیگر نمی تواند آن را تدبیر کند.(۱)

نکته ی بسیار دقیق و عمیقی که بنا است بر روی آن تأمل کنیم این است که خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاء لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُاالْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»؛(۲) ای یهودیانی که گمان می کنید که فقط شما اولیاء الهی هستید، اگر راست می گوئید تمنّای مرگ کنید. یعنی انسان برای ارزیابی صحیح خود باید ببیند مرگ پذیر است یا مرگ گریز. می فرماید: همه ی شما دینداران ادعا دارید که می خواهید خدادوست باشید و متوجه هستید ارزش هر انسانی

ص: ۱۲

۱- این که جناب صدرالمتألهین«رحمه الله علیه» می فرمایند: «نفس جسمانیه الحدوث» است به این معنی نیست که علت حقیقی نفسِ انسان جسم او باشد، بلکه به این معنی است که جسم انسان علت مُعِدّه و آماده کننده ی شرایط است تا خداوند روح یا نفس را در آن جسمِ خاص نازل فرماید، و مطابق و مناسب آن جسمِ خاص، روح در آن دمیده شود و در آن حال نفسِ خاصِ جزئی شکل گیرد که قبل از آن به صورت کلی موجود بود و دارای تشّخص خاص نبود مگر در علم خدا.

۲- سوره ی جمعه، آیه ی ۶.

به دنیادوستی و شـهوت دوستی نیست و هیـچ عاقلی چیز باقی و کامل را که خـدا باشـد رها نمی کند و دنیای ناقص و گذرا را بگیرد، ولی شاهد صدقِ ادعای خدادوستی، «مرگ پذیری» است و نه «مرگ گریزی».

در آیه ی مورد بحث خطاب به یهودیان که مـدعی هسـتند خداونـد عنایت خاصـی به آن ها دارد و خود را امت برگزیـده می پندارند می فرماید: اثبات صـحت این ادعا در نشان دادن پذیرش مرگ در کلّ فرهنگ حیات دنیایی شما روشن می شود. و به ما هم تـذکر می دهد که اگر ملاحظه کردید تمدنی و فرهنگی همه ی همّتش را در فرار از مرگ قرار داده بدانید این فرهنگ و تمـدن رو به سوی خـدا ندارد و دل در گرو خدا نبسـته است. به عبارت دیگر هدف حیات خود را که قرب به خداست، گم کرده است. و از آن جـایی که خداونـد به عنوان کمال مطلق، هـدف جان هر انسانی بایـد باشـد و مرگ، گـذرگاه برگشت به خـدا است، هرکس مرگ گریز است کلّ زنـدگی اش به سوی هـدفی پوچ در حرکت است و این فرد و یا این تمدن با روحیه ی مرگ گریزی که دارد، به محتوا و نتیجه ای متعالی نخواهد رسید.

ملاحظه می فرمائید که با غفلت از تحلیل درستِ مرگ فقط مشکل فکری و نظری حاصل نمی شود، بلکه مشکل عملی

پیش خواهد آمد و نوع زندگی در همه ی ابعادش تغییر می کند و نفس امّاره به جای عقل و قلب، میدان دارِ زندگی و انتخاب های انسان ها می شود و گرایش های پست و حقیر به جای گرایش های اصیل انسانی می نشیند و گرایش های پست و انتخاب های وَهمی برای انسان به صورتی اصیل جلوه می کند.

تأکید ما در این بحث آن است که مسئله ی توجه به مرگ را که در فرهنگ انبیاء علیهم السلام بر آن تأکید و اصرار می شود، موضوع ساده و یک نکته ی اخلاقیِ محدود تلقی نکنیم وگرنه از گرایش های مهم و انتخاب های بسیار اساسی محروم می شویم. زیرا صحیح و غلط بودن همه ی گزینش های انسان در گرو درست موضع گیری کردن نسبت به جایگاه مرگ در زندگی است. وقتی مرگ همواره در منظر انسان باشد و زندگی را با وسعتی بیشتر از آنچه در ابتدای امر می یابد ببیند، نفس امّاره ی او تمام زندگی او را اشغال نمی کند و چون انسان به عنوان موجود ذی شعوری دارای قدرت انتخاب است انتخاب های بزرگ را وقتی انجام می دهد که نفس امّاره اش در نهایتِ حقارت باشد.

وقتی انسان هنوز زندگی دنیایی و مرگ را در مقابل هم قرار داده است رقابت میان فطرت و نفس امّاره در زندگی به میان می آید و در این حال همواره انسان در چنگال نفس امّاره

گرفتار خواهـد شـد و نمی تواند انتخاب های بزرگ انسانی که مطابق وسعت ابدیت است داشـته باشد. زیرا دروازه ی مرگ، دهانِ باز خود را نشانش می دهـد و او را به عقب می رانـد تا به حقیقتی ماوراء محدوده ی زمین و زمان نیندیشد. در این حال هنر خوب زنـدگی کردن را از دست خواهـد داد، چون هنر خوب مردن را از دست داده است، زیرا جایگـاه مرگ در نگـاه او درست تحلیل نشده و از زندگی در بیکرانه ی وجود غفلت کرده است.

حاکمیت بر مرگ و زندگی

وقتی انسان توانست ماوراء زمان و زمین و با توجه به روح بیکرانه ی خود زندگی کند عملاً به مرحله ای می رسد که مرگ و زندگی برایش مساوی خواهد بود، در آن حالت است که نفس امّاره قدرت تسخیر انسان را ندارد و انسان به حیات قانع کننده ای دست می یابـد که دیگر دلش گرفتار رنج مرگ نیست و به خوبی متوجه خواهد شد که مرگ و زندگی از پایه و بُن یکی هسـتند و اوست که در ذات خود یـک حقیقت مانـدنی است و در حال گذشـتن از منازل متفاوت این مانـدن. چنین انسانی در دنیا با نشاط کامل و در فضای حکیمانه ای زندگی می کند، همواره آماده است بدون هیچ بیمی از مرگ،

ص: ۱۵

با آرامش درونی، زندگی دنیایی را رها کند. چنین کسی بر مرگ و زندگی فرمان می راند و در نتیجه هم خوب زندگی می کند و هم خوب می میرد.

معجزه ی بزرگ انبیاء پرورش انسان هایی بود که بتوانند زندگی خود را هم اکنون در افقی بالاتر از زندگی زمینی صعود دهند و با زندگی در آن افق که زندگی با حقایق است دیگر روزمرگی ها را زندگی به حساب نیاورند، چنین انسان هایی تا ابدیتِ خود اوج گرفته اند و هم اکنون در بهشت هایی زندگی می کنند که «عَرْضُـهَا كَعَرْضِ السَّمَاء وَالْأَرْضِ»؛(۱) به وسعتی که همه ی زمین و آسمان در آن جای می گیرد، این جاست که باید تأکید کرد، چشم بستن از مرگ، مرگ را از بین نمی برد، بلکه سبب بد مردن خواهد شد، همچنان که سبب بد زندگی کردن می شود.

انبیاء علیهم السلام آمدند تا انسان از نظارت بر مرگ غافل نباشد و مواظب باشد تا «یاد مرگ» نمیرد. آری؛ پیامبران آمدند تا نگذارند «یاد مرگ» بمیرد، به ما تذکر دادند: «وَأَنفِقُوا مِمَّا

۱- سوره ی حدید، آیه ی ۲۱.

رَزَقْناکُم مِّن قَبْلِ أَن یَأْتِیَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ»؛(۱) ای مؤمنین! قبل از آن که مرگ به سراغتان آید، از آنچه به شما رسیده انفاق کنید.

همیشه یکی از اعتراض های اهل دنیا به افراد مذهبی و در اصل به پیامبران این است که چرا با طرح کردن مرگ و توجه به مرگ، شادی امروزین ما را از ما می گیرید. به پیامبران می گفتند: ممکن است شما خودتان از زندگیِ همراه با یاد مرگ راضی باشید و زندگی خود را در کنار توجه به مرگ بگذرانید، ولی ما این نوع زندگی را نحس و بد می دانیم چون نمی گذارد شادمانه زندگی کنیم. به گفته ی مولوی:

قوم

گفتند ار شما سَعدِ خودیدْ

نحس

مایید و ضدیت و مُرتدیت

جان

ما فارغ بُد از اندیشه ها

در

غم افکندید ما را و عَنا

طوطی

نُقل و شکر بودیم ما

مرغ

مرگ اندیش گشتیم از شما

به پیامبران گفتند: «مرغ مرگ اندیش گشتیم از شما» بدون توجه به مرگ، خوش می گذراندیم، حال با طرح مرگ آن نوع خوش گذرانی و بی خیالی را از دست داده ا یم، شما ما را

۱- سوره ی منافقون، آیه ی ۱۰.

متوجه آینده ای کردید که باید دائماً امکان هر نوعِ عذابی را برای خود بدهیم و ما این حرکت شما را برای زندگی خود نحس می دانیم و آن را به فال بد می گیریم.

هر

کجا اندر جهان فال بدی است

هر

کجا مَسخی، نکالی، مأخذی است

در

مثالِ قصه و فال شماست

در

غم انگیزی شما را مشتهاست

تا شما پیام نیاورده بودید، اصلاً بشر به خوب و بد تقسیم نشده بود، همگی کارهای همدیگر را تأیید می کردند و دوگانگی و حق و باطل در میان نبود، و لذا کسی غمِ باطل بودن نداشت تا احساس خطر کند.

انبیاء

گفتند: فال زشت و بد

از

میان جانتان دارد مدد

گر

تو جایی خفته باشی با خطر

اژدها

در قصد تو از سوی سر

مهربانی

مر تو را آگاه کرد

که

بِجَه زود، ارنه اژدرهات خَورد

تو

بگویی فال بد چون می زنی؟

فال

چه؟ برجه، ببین در روشنی

ص: ۱۸

انبیاء خطری را که آرام آرام تمام وجود انسان گرفتارِ کفر را فرا می گیرد گوشزد می کنند ولی انسان های گرفتار کفر به آن ها می گویند چرا ما را از این خطر آگاه کردید و نشاطمان را به هم زدید؟! نشاط به هم زدن یعنی چه؟! نگاه کن خودت ببین چه خطری در پیش داری. انبیاء می گویند:

از

میان فال بد من خود تو را

می رهانم،

می برم سوی سرا

چون

نبی آگه کننده است از نهان

کو

بدید آنچه ندید اهل جهان

پس توجه به مرگ یک شعور برتر می خواهد و انبیاء علیهم السلام که از چنین شعوری برخوردارند، از ما می خواهند چنین بصیرتی را به دست آوریم و آن را حفظ کنیم تا گرفتار آرزوهای محدود و وَهمی دنیایی نگردیم.

مسجد مهمان کُش

در راستای آن که باید زندگی را ماوراء مرگ بشناسیم و از آن دیدگاه با آن برخورد کنیم، مولوی داستان مسجد مهمان کُش را در مثنوی مطرح می کند. او در این داستانِ بلند در راستای تحلیل صحیح از مرگ برای خوب زندگی کردن، نکات ارزنده ای را به بشریت هدیه کرده است و کسی که

دغدغه ی درست فهمیدن زندگی را دارد، می تواند از نکات این داستان استفاده های خوبی ببرد که بنده خلاصه ی آن را عرض می کنم، به امید آن که زوایای خوبی در درست زندگی کردن به ما ارائه دهد. می گوید:

یک

حکایت گوش کن ای نیک پی

مسجدی

بُد بر کنار شهر ری

هیچ

کس در وی نخفتی شب ز بیم

که

نه فرزندش شدی آن شب یتیم

هر

کسی گفتی که پریانند تُند

اندر

او مهمان کشان با تیغ کُند

در مورد رمز کشته شدن مهمانان در آن مسجد شایعاتی بر سر زبان ها بود، عده ای می گفتند: جنّیان بدون آن که با تیغ سر ببرند، آن مهمانان را می کشند.

آن

دگر گفتی که سحر است و طلسم

کین

رصد باشد عدوّ جان و خصم

و عده ای هم می گفتند: که با هنرِ سحر و جادو، جان های مهمانان گرفته می شود. بالأخره در چنین فضایی که شهرت مهمان

کشی آن مسجد به همه جا رسیده بود:

ص: ۲۰

تا

یکی مهمان درآمد وقت شب

کو

شنیده بود آن صیتِ عجب

گفت:

کم گیرم سرو اشکمبه ای

رفته

گیر از گنج جان، یک حبّه ای

عمده تفاوت در همین موضع گیری نسبت به مرگ و زندگی است که این فرد جدید نسبت به قبلی ها داشت که گفت: گیرم اصلاً این تن را نداشتم و از گنج جان یک حبه ای کم بشود، مگر چه می شود؟ گفت:

صورت

تن گو برو من کیستم

نقش،

کم ناید چو من باقیستم

اگر صورتِ تن برود، جان من که یک حقیقت باقی است که نمی رود.

چون

تمنّوا موت گفت: ای صادقین

صادقم،

جان را بر افشانم برین

خدا فرمود: اگر در دوستی خدا صادقید، تمنای مرگ کنید، حالا من می خواهم به جهت اثبات دوستی ام به حق، جانم را بدهم و لذا مرا از مرگ نترسانید.

قوم

گفتندش که هین این جا مَخسب

تا

نکوبد جان ستانت همچو کسب

ص: ۲۱

که

غریبی و نمی دانی ز حال

کاندر

این جا هر که خفت، آمد زوال

مردم آن شهر به او گفتند: این جا نخواب وگرنه مثل تفاله کنجد که وقتی روغنش را گرفته باشند به آن «کسب» می گویند، جانت گرفته می شود و استثناء هم ندارد. مردم آن مرد را از مرگی می ترساندند که برای او ترس آور نبود و رمز موفقیت آن مردِ غریب در برخورد با این مسئله ی دنیایی یعنی مرگ، همین نوع موضع گیری خاصش بود.

گفت

او: ای ناصحان! من بی ندم

از

جهانِ زندگی سیر آمدم

منبلی ام،

زخم جو و زخم خواه

عافیت

کم جوی از منبل به راه

من مثل آن منبلی هستم که اگر هر روز چند زخم چاقو نخورم، اصلاً راحت نیست.

مرگ

شیرین گشت و نَقلم زین سرا

چون

قفس هِشتن، پریدن مرغ را

من مثل کاری که مرغ می کند و قفس را می گذارد و می پرد، مرگ را می بینم.

آن

قفس که هست عین باغْ در

مرغ

می بیند گلستان و شجر

مثل یک قفسی که در وسط باغی است و اطراف آن هم مرغ ها آزاد در حال خواندنِ قصه و سرود آزادی خویشند.

جمع

مرغان از برون گِرد قفس

خوش

همی خوانند ز آزادی قصص

مرغ

را اندر قفس، زان سبزه زار

نه

خودش مانده است، نه صبر و قرار

سر

ز هر سوراخ بیرون می کند

تا

بود کین بند از پا برکند

حال اگر چنین مرغی را در چنین حالتی از قفس آزاد کنند چه خدمتی به او کرده اند؟

چون

دل و جانش چنین بیرون بود

آن

قفس را درگشایی، چون بود؟

در واقع می گوید: شما نوع تحلیل تان از مرگ، غیر از تحلیلی است که من از مرگ دارم، شما از ترس مرگ هر روز می میرید، برعکس آن مرغ که خود را در میان قفسی می داند که در وسط باغ است، شما مرگ را رها شدن مرغ از قفسی می دانید که اطرافش را گربه های عربده جو احاطه کرده اند و

ص: ۲۳

لذا این مرگ برایتان جانکاه است، و آرزو می کنید که نه در یک قفس بلکه در صد قفس باشید.

نه

چنان مرغِ قفس در آن دهان

گِرد

بر گِردش به حلقه گربکان

کی

بود او را در این خوف و حزن

آرزوی

از قفس بیرون شدن؟

او

همی خواهد کزین ناخوش حصص

صد

قفس باشد به گرد این قفس

وقتی انسان آزادشـدن خود از قفس تن را چنین دید که با بیرون آمدن از آن با انواع سـختی ها و هلاکت ها روبه رو می شود تمـام آرزویش این است که از این دنیـا بیرون نرود و هر چه بیشـتر دنیـایش را محکم می کنـد و کلاً ـ نوع زنـدگی اش، بیشتر فرورفتن در سوراخ های دنیاست و دنیا را وطن اصلی خود می گزیند و به آن دل می بندد.

مرغ

جانش موش شد، سوراخ جو

چون

شنید از گربکان او، عرَّجوا

گویا دارد از گربه های اطراف قفسِ تن می شـنود که دارنـد می گوینـد: بیا بالا تا تو را بـدرانیم، بیرون رفتن از تن را این طور

می بیند.

ص: ۲۴

زان

سبب جانش وطن دید و قرار

اندرین

سوراخ دنیا موش وار

هم

در این سوراخ بنّایی گرفت

در

خور سوراخ، دانایی گرفت

پیشه هایی

که مر او را در مزید

اندر

این سوراخ کار آید گزید

جهان بینی اش در حدّ سوراخ دنیا و مطلوبش در حد وسعت دادن به اطلاعات دنیایی گشت، همّتش در حدّ بیشتر دانستن از دنیا شد و همه ی آن را صرف دنیا کرد و کارآیی خود را در حدّ موفقیت در دنیا ارزیابی کرد و چون جهت جان خود را به طرف عالم غیب نینداخت، آرام آرام راه های رهیدن از دنیا و وصل شدن به عالم غیب نیز برایش پنهان شد.

زآن که

دل برکند از بیرون شدن

بسته

شد راه رهیدن از بدن

ولی بالأخره چه؟!

عاقبت

آید صباحی خشم وار

چند

باشد مهلت؟ آخر شرم دار

جستن

مهلت، دوا و چاره ها

ص: ۲۵

که

زنی بر خرقه ی تن پاره ها

فرصتِ آماده شدن برای ابدیت را به هر چه بیشتر بر تن وصله زدن تبدیل کردی!

عذر

خود از شه بخواه ای پر حسد

پیش

از آن که آنچنان روزی رسد

در حالی که وظیفه ی تو آن است که چشم خود را باز کنی و قبل از آن که با مرگِ سختی روبه رو شوی به سوی خداوند برگردی و استغفار کنی.

بالأخره آن مرد غریبه برای مردم آن شهر روشن کرد که موضوعِ شما مرگ نیست، چراکه از مرگ، گریزی نیست، مشکل نوعِ نگاهی است که به مرگ دارید. شما از نوعِ نگاه خود می ترسید.

قوم

گفتندش مکن جَلدی برو

تا

نگردد جامه و جانت گرو

در جواب مردم که به او می گفتند: این جا جای بی باکی نیست، این جا قصه ی مرگ و زندگی است، گفت:

ای

حریفان! من از آن ها نیستم

کز

خیالاتی در این ره بیستم

مـن از آن هـایی نیسـتم کـه بـا خیالات و وَهمیـات از مسـیر خـود برگردم. بـا چنین روحیه و تحلیلی نسـبت به مرگ، به قصـد خوابیدن در مسجد وارد مسجد شد.

خفت

در مسجد،خود او را خواب کو؟

مرد

غرقه گشته چون خسبد بجو؟

نیم

شب آواز با هولی رسید

کایم

آیم بر سرت ای مستفید

در مقابل این صداهای ترسناک تهدیدآمیز، آن مرد:

بر

جهید و بانگ بر زد کی کیا

حاضرم،

اینک اگر مردی بیا

همین که خود را نباخت و جان بر کف با آن تهدید مقابله کرد، شرایط برایش تغییر کرد.

در

زمان بشکست ز آوازش طلسم

زرهمی

ریزید هر سو قِسْم قِسْم

بل

زر مضروبِ ضرب ایزدی

کو

نگردد کاسد، آمد سرمدی

وقتی تهدید مرگ را به چیزی نگرفت، پرده ها در مقابلش فرو ریخت و حقایق عالم و آدم برایش آشکار شد و دیگر

ص: ۲۷

روحیه ی تنگ دنیادوستی و محدود کردن خود در حدّ دنیا در او نماند، زرهای بصیرت و روشنگری جان او را فراگرفت.

آن

زری که دل از او گردد غنی

غالب

آید بر قمر در روشنی

شمع

بود آن مسجد و پروانه او

خویشتن

درباخت آن پروانه جو

در واقع نظر به مرگ، نظر به روشـنایی ِ برترِ سیر حیات است تا بـا ابتکـار زنـدگی کنی، و با شـجاعت بمیری. این جاست که عرض می کنم تمـدن غربی آنچنان مقاصد انسان را دنیایی کرده که هنر مردن از انسان گرفته شده به طوری که بیمارسـتان ها وسـیله ی غفلت از مرگ گشـته و بشـر را در پای مرگ ذلیلانه به التماس واداشته اند، حاصل کار بیمارستان ها بیش از آن که درمان حقیقی باشـد، تحقیر کردن انسان در مقابل مرگ است وگرنه اصل درمان با هنر مُردن تضادی ندارد. چرا باید این همه از مرگ ترسـید؟ چرا بایـد فضای ترس از مرگ، سراسـر زندگی بشـر را اشـغال کند؟ و از بصـیرتی که می توان در زندگی با عبور از مرگ به دست آورد محروم شویم؟

شرایط انتخاب آزاد وقتی حاصل می شود که دل در انـدیشه ی مرگ و زنـدگی نباشد و از طریق دینداری و از طریق ترسـیمی که دین از مرگ و زندگی در اختیار انسان می گذارد،

ص: ۲۸

انسان متوجه شود مرگ و زندگی از پایه و بن یکی هستند. چنین حیاتی است که به کمک آن، انسان در دنیا با نشاط زندگی می کند، ولی همواره آماده است بدون هیچ بیم و هراسی با مرگ روبه رو شود و در سکون و آرامشی درونی، بدون هیچ اضطرابی زندگی را رها کند. چنین کسانی بر مرگ و زندگی فرمان می رانند و این هدیه ی بزرگی است که دین به انسان ها می دهد. می فرماید: «فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِین» اگر در دیدن حقیقت صادقید به جای هراس از مرگ، تمنّای مرگ داشته باشید.

ملاک اُنس با حقیقت

خداوند به پیامبر خود می فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاء لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»؛(۱) به یهویان بگو اگر می پندارید که فقط شما دوستان خدایید و خدا نیز شما را دوست دارد، اگر در ادعای خود صادق هستید، با حرکات و سکنات خود نشان دهید که طالب مرگ هستید در حالی که هرگز به جهت اعمالی که

۱- سوره ی جمعه، آیات ۷ و ۶.

انجام داده اید، چنین تمنایی ندارید و خدا هم به ظالمان عالم است.

خداونـد در آیات فوق خطر تفکر یهودی گری را متـذکر می شود که چگونه در عین رعایت آداب دین از نتایج دین که اُنس با معنویات و عالم ابـدی است محرومنـد. می فرمایـد: ای پیامبر! به این مدعیان دینداری بگو اگر شـما واقعاً دینداريد و خود را جزء اولیاء الهی می دانید، باید خدا را دوست داشـته باشید و اگر دوست و عاشق خدا هستید، باید دوستدار ملاقات با او باشید و ملاقـات با خـدا از راه مرگ تحقق کامل می یابـد، پس بایـد مرگ را دوست داشـته باشـید و از آن فرار نکنیـد، زیرا مرگ، شرایط حضور بهتر انسان را در محضـر حضـرت حق فراهم می کنـد و انسان بـدون حجاب هایی که در زنـدگی دنیایی گرفتار آن بود با خدا ملاقات می کند.

عالم قیامت نسـبت به دنیا دارای درجه ی وجودی شدیـدتری است و به همان انـدازه بهتر می توانـد مظهر اسـماء الهی باشد. با توجه به این امر، اگر کسـی طالب خـدا باشد نه تنها از مرگ هراسـی ندارد بلکه طالب آن است و به عنوان یک مطلوب به آن می نگرد. بـا تـدبّر در آیه ی «فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ کُنْتُمْ صَـادِقِین»؛ می فهمیم نگـاه مـا بایـد به زنـدگی تا کجا باشـد و به واقع اگر دوستدار خدا هستیم و حقیقت را در جایی بالاتر از زندگی

دنیایی جستجو می کنیم، مثل انسان منتظری که چشم او به در خانه است تا در گشوده شود و کسی که انتظارش را می کشید ملاقات کند، باید در تمنای مرگ به سر ببریم، چون می دانیم در زیر سایه مرگ به دیدار معبود خود نایل می گردیم و لذا حرکات و سکناتمان را طوری تنظیم می کنیم که هرگز شائبه ی فرار از مرگ در آن پدیدار نگردد، بلکه برعکس علاقمندی به مرگ از آن پیدا باشد.

در ادامه ی آیه خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: به یهودیان بگو: شما هرگز تمنّا و آرزوی مرگ ندارید، زیرا به گونه ای زندگی کرده اید که نتیجه ی آن جز گریز از مرگ نمی تواند باشد. اگر زندگی شما دینی است باید مناسبات شما طوری باشد که همت هایتان در راستای فرار از مرگ نباشد، بلکه باید در عین آن که زندگی می کنید و وظایف خود را انجام می دهید نوع رویکرد شما رویکرد کسی باشد که مرگ دوست است و مرگ را همچون کابوسی در کنار زندگی تصور نمی کند که همه ی تلاش هایش صرف نمردن باشد. می فرماید: «وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»؛ هرگز تمنای مرگ ندارید چون اعمالتان برای هرچه بیشتر در دنیا ماندن شکل گرفته و برای ماندنِ بیشتر تصمیم گرفته اید. زندگی را به گونه ای تنظیم کرده اید که هرگز نمی توانید طلب

و تمنای مرگ را در آن جای دهید و هدف اصلی خود را در ابدیتِ خود دنبال کنید.

حتماً توجه دارید که اوّلاً؛ مرگ دوستی و تمنّای مرگ داشتن به معنای خودکشی و یا بی مهری به زندگی نیست ثانیاً؛ مرگ دوستی و از مرگ نهراسیدن ربطی به پیر بودن یا جوان بودن ندارد، بلکه مربوط به یک «مقام معنوی» در انسان است که انسان در عالَمی به سر می برد که نسبت به مرگ احساس آرامش و امنیت دارد.

مرگ؛ ادامه ی زیباتری از زندگی

در قرآن کریم بیش از همه قصه ی یهود و توجه دادن به انحرافاتشان ذکر شده است، به این معنی که برای مسلمانان خطر فرو افتادن در آن انحرافات بسیار زیاد است، شاید بتوان گفت بیش از هفتاد درصد سوره ی بقره یهودشناسی است. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز می فرمایند: «سَیَکُونُ فِی أُمَّتِی کُلُّ مَا کَانَ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّهِ بِالْقُذَّهِ حَتَّی لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوه»؛(۱)

به زودی در امت من واقع می شود آنچه در بنی اسرائیل واقع شد حتی اگر یکی از آن ها به

۱- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۲۷.

سوراخ سوسماری خزیده باشد، شما نیز چنین خواهید کرد. و لذا توجه به اخلاقیات یهود، در واقع توجه به خطری است که ما را تهدید می کند، در نتیجه نیاز است که به امثال آیه ی مورد بحث بیشتر پرداخته شود.

تجربه کرده اید کسانی که در طول زندگی خود از مرگ نمی ترسیدند و نسبت به آن هراسی به دل راه نمی دادند و اساساً مرگ برایشان زندگی بود، بسیار خوب زندگی کردند. یعنی اگر کسی مرگ را خوب بفهمد، آن را ادامه ی زیباتری از زندگی می داند. این که پیامبران و ائمه علیهم السلام بسیار خوب زندگی کردند، چون مرگ را دشمن زندگی خود نمی دانستند بلکه آن را مسیر لقاء الهی می دیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین رابطه می فرماید: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَ مَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ»؛(۱) هرکه دیدار خدا را دوست دارد خدا دیدار وی را دوست دارد و هرکه دیدار خدا را ناخوش دارد خدا نیز دیدار وی را ناخوش دارد.

ص: ۳۳

۱- نهج الفصاحه، مجموعه ی کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، ص ۷۴۱.

معنی واقعی بصیرت

امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و بسیجی های تابع ایشان از مرگ نمی هراسیدند، به همین جهت خوب زندگی کردند و خوب مردند. تمام برکات زندگی امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به جهت آن بود که عالم قیامت را بهتر از دنیا می دانستند و در تمام طول زندگی نظرشان به آن طرف بود و در دنیا برای ابدیت خود زندگی می کردند. آدم های افسرده ی بی نشاط عموماً کسانی اند که از مرگ خوششان نمی آید و زندگی را به وسعت ابدیت نمی بینند، اگر هم به ظاهر آرزوی مرگ می کنند، برای فرار از آن نوع زندگی است که در آن قرار دارند و می خواهند از خودشان فرار کنند، نه به خاطر شوق به مرگ. از خود فرار کردن غیر از استقبال نمودن از مرگ است.

همچنان که در روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاحظه فرمودید: هر اندازه که انسان مرگ و لقاء الهی را دوست داشته باشد، خدا هم ملاقات او را دوست خواهد داشت و با ورود به قیامت با چهره ی محبت آمیز خداوند روبه رو می شود و لذا به گفته ی مولوی می توان گفت:

مرگ

هر کس ای پسر همرنگ اوست

آینه

صافی یقین همرنگ اوست

ص: ۳۴

آن که

می ترسی ز مرگ اندر فرار

آن

زخود ترسانی ای جان، هوش دار

پیش

تُرک، آیینه را خوش رنگی است

پیش

زَنگی، آینه هم زنگی است

پس مرگ به خودی خود مشکل زا نیست، بستگی به نوع زندگی و نگاه ما به مرگ دارد و اگر یاد مرگ را در منظر خود نگهداریم به تعبیر امام صادق علیه السلام یاد مرگ حجاب های حرص و شهوت را پاره می کند و «یحَقِّرُ الدُنْیا»؛(۱) و دنیا را در چشم انسان حقیر می گرداند و معنی واقعی بصیرت همین است، و چنین انسانی در انتخاب امور زندگی بهترین نوع از انتخاب ها را دارد.

با توجه به آیه ی مورد بحث که خصوصیات اولیاء الهی را آن می داند که مطلوب خود را مرگ قرار داده اند و به ابدیت خود بیشتر نظر دارند تا به دنیا، می توان نتیجه گرفت که در تحلیل یک تمدن یا یک فرهنگ و یا جامعه، باید به نوع نگاه و بینش و موضع گیری آن تمدن نسبت به مرگ توجه داشت تا به خوبی دریافت آیا آن تمدن یا جامعه در مسیر درستی حرکت می کند یا نه. از دیدگاه قرآن تمدنی که مرگ را به

۱- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۶.

عنوان یک مرحله ی دوست داشتنی در کنار زندگی تلقی نکند، در مسیر حق حرکت نمی کند و به انتخاب های ناصحیحی دست می زند که نمونه ی بسیار روشن آن را امروز در تمدن غربی می بینیم.

قرآن می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَن سَبِیلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ»؛(۱) برای آن هایی که از مسیر الهی منحرف شدند عذاب دردناکی هست، و علت این که از مسیر الهی منحرف شدند غفلت و فراموشی آن ها از مرگ و روز حساب بود.

تمدن غربی و غفلت از مرگ

در حال حاضر فرهنگ غربی به هر گونه معنویتی که او را متوجه حیات ابدی نماید، پشت کرده و لذا مرگ از منظر آن فکر و فرهنگ پنهان شده و به همان اندازه حرص به دنیا و دامن زدن به شهوات زندگی آن را اشغال کرده است. پیران را به سرای سالمندان می فرستد و قبرستان ها را از محل سکونت مردم کیلومترها دور می کند تا به گمان خود مرگ را از زندگی خود دور کند، زیرا قبرستان ها یادآور مرگ اند و پیران

۱- سوره ی صاد، آیه ی ۲۶.

دریچه های ورود به مرگ، آن ها را به آسایشگاه سالمندان می فرستند تا در واقع پیری خود را نبینند، و یا تمام عمر خود را صرف علوم پزشکی می کنند از آن جهت که لحظه ای هم شده دیرتر بمیرند، زیرا این ها نه از عالم غیب تحلیل درستی دارند و نه معنای قیامت و زندگی ابدی را می شناسند.

آری انسان باید تا مدتی که در دنیا زندگی می کند سالم زندگی کند و علم بهداشت و علم پزشکی در این راستا می توانند به انسان کمک کنند، چون نباید طبیعت و بدنی را که خدا به ما داده است خراب کنیم و در استفاده ی بهتر از آن کوتاهی نماییم. علم پزشکی به لحاظ درمان بیماری ها برای آن است که نقص عضو و یا مرگِ بی جا نصیب انسان نشود. ولی بعضی مواقع به اسم درمان، موضوعِ فرار از مرگ به میان می آید، این دیگر درمان غیر حقیقی است و لذا باید روشن شود کدام درمان، حقیقی و کدام درمان غیر حقیقی است.

آنچه امروزه در بعضی موارد به چشم می خورد آن است که کسانی به علم پزشکی به عنوان راهی برای فرار از مرگ می نگرند و این امر موجب می شود که مرگِ خود را سخت تر کنند و با روی گشاده و روانی آسوده با مرگ روبه رو نشوند.

سخت کردن زندگی و مرگ

بدن وسیله ای برای استکمال روح است. حال اگر این وسیله دیگر برای روح قابل استفاده نباشد، روح از آن منصرف می شود. این نوع انصرافِ روح از بدن به صورت «مرگ» ظاهر می شود، حال به دو شکل روح از بدن منصرف می شود و آن را ترک می کند، یکی به این صورت که روح دیگر نیاز به بدن نداشته باشد و در آن حدّ که لازم بوده از بدن خود استفاده کرده باشد، مثل پیرمرد یا پیرزنی که قلبش از کار می افتد، حال اگر قلبش را تحریک کنید و شوک دهید، کلیه اش یاری نمی کند و از کار می افتد و اگر کلیه را مدد کنید، عضو دیگری شروع به ناسازگاری می کند، چون روح یا نفسِ او به صورت تکوینی می خواهد از بدن منصرف شود و این انصراف از یک عضوی شروع می گردد. نوع دیگرِ انصرافِ نفس از بدن به علت مشکلی است که برای بدن پیش می آید، مثل نقصانی که در حوادث رانندگی و یا در حوادث غیرطبیعی دیگر برای بدن انسان پیش می آید، در این حالت هم اگر بدن طوری خراب شد که برای روح قابل استفاده نبود، روح از بدن منصرف می شود.

ص: ۳۸

اگر به هر دلیل روح نتوانست بر بـدنِ خود نظر کنـد و آن را تدبیر نماید، یا به جهت نوع اول یا به جهت نوع دوم، دیگر مرگ را باید به عنوان واقعیت پذیرفت، چون موضوعِ انصراف روح در میان است و روح چیزی نیست که در کنترل ما و یا در کنترل پزشک باشـد، در چنین حالتی نباید مرگ خود را با دسـتگاه هایی که در پزشـکی به کار می گیرند سـخت تر کنید، تا آن جا که گاهی به خاطر ترس از مرگ، همه ی زندگی را صـرف رفتن از یک پزشک به پزشک دیگر نمایید. باید متوجه باشیم پناه بردن بـه دسـتگاه هـای فرار از مرگ، زنـدگی و مرگ را سـخت تر می کنـد، ولی مرگ را نمی تـوان از بیـن برد، زیرا هـدف خلقت مـا در دنیـا برای این نبوده که برای همیشه این بـدن را داشـته باشـیم تا ما هـدف خود را برای همیشه حفظ بـدنمان قرار دهیـم. هنر آن است که بـدن را به عنـوان ابزاری مـوقت بنگریم و از موقـتی بـودن آن غفلت نکنیم و هر چیزی که می خـواهد موقـتی بودن این بـدن را از مـا پنهـان کنـد، یـک حیله بشناسـیم، زیرا مـا را از درست روبه روشـدن بـا مرگ محروم می کنـد. امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندشان تذکر می دهند: «یا بُنَی إنّکَ إنَّما خُلِقْتَ لِلْاخِرَهِ لا لِلدّنْیا وَ لِلْفَناءِ لا لِلْبَقاء وَ لِلْمُوتِ لا

لِلْحَیاهِ»(۱) ای فرزنـدم! حقیقت این است که تو برای آخرت آفریده شده ای و نه برای دنیا و برای فنا آفریده شده ای و نه برای بقاء و برای مردن آفریـده شـده ای و نه برای زنده ماندن و لذا در ادامه می فرمایند: «یا بُنَی اَکْثِرْ مِنْ ذِکْرِالْموت» فرزندم! بسـیار به یاد مرگ باش.

آفات رفاه افراطی

رفـاه افراطی مـوجب می شـود مرگ به فراموشـی کشانـده شـود و مردن سـخت تر شـود چـون در آن صورت انسـان بـا مرگ غـافلگیرانه روبه رو می شود. و از آن طرف هم انکـار معاد موجب طلب رفاه افراطی می گردد و انسان را با مرگی آزاردهنـده روبه رو می کند.

در اروپـا بـا رنسانسـی که انجام گرفت به بهانه ی پشت کردن به کلیسا با هر نوع معنویتی مخالفت شـد و نظرها از عالم غیب و قیـامت به دنیـا و عـالم محسوسـات معطوف گشت و لـذا عوامـل معنوی که کنترل کننـده ی امیال و شـهوات افراطی هسـتند به حاشیه رفت و دنیازدگی و رفاه افراطی جای آن را گرفت، پس به این معنی می توان گفت: اروپا با پشت کردن به شریعت، به

۱- نهج البلاغه، نامه ی ۳۱.

رفـاه افراطی دل بست و نتیجه ی دل بسـتن به رفـاه افراطی روحیه ی فرار از مرگ را به دنبـال آورد. بـا رجوع به کتـاب تـاریخ تمـدن ویـل دورانت می توان جایگاه این نوع رفاه و رفاه زدگی در غرب را در روی گردانی مردم اروپا از معنویت دانست که منجر به میل شدیـد به رفاه گشت و معنی زندگی در تصـرف هرچه بیشتر بر طبیعت تعریف و تفسـیر شد و طوری به مردم القاء شـد که هر ملتی هرچه بیشتر بر طبیعت حاکمیت داشـته باشـند موفق ترنـد و در نتیجه فضایی به وجود آمـد که فکر کردند می تواننـد بر مرگ هـم مسـلط شونـد پس نبایـد بـه فکر مرگ باشـند و هنر مردن کـه توسـط دین، ذهن هـا را رهـبری می کرد به فراموشی سپرده شد.

پروتستانتیسم به اسم روشنفکری دینی جنبه های معنوی کاتولیک را به حاشیه راند و یک نوع نگاه حسی را جایگزین آن کرد تا راه را برای هرچه بیشتر مـدرن شـدن غرب فراهم کنـد و به گمان خودشان موانعی را که دین برای پیشـرفت و صـنعتی شدن غرب ایجاد کرده است کنار زدند و در حقیقت حرکتی جهت مقابله با دین و معنویت انجام شد با این هدف که دین برای بهتر زنـدگی کردن در دنیـاست و نه چیز دیگر و این یکی از آثار غفلت از مرگ بود و ریشه ی ایجاد رنسانس جز همین نگاه نبود که محترمانه دین خدا به فراموشی سپرده

ص: ۴۱

شود و جای آن را برنامه هایی پر کند که عقلِ محدود انسان ها ارائه می دهد.

حضـرت امام علی علیه السـلام به فرزنـدشان امام حسن علیه السـلام می فرمایند: «عَوِّدْ نَفْسَکَ التَّصَبُّرَ عَلَی الْمَکْرُوهِ وَ نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِی الْحَقِّ.»(۱) عادت بـده نفس خود را به سـختی ها و چه اخلاق خوبی است، پایـداری و سـختی در مسـیر حق. فرار از سختی ها یعنی دل بسـتن به میل ها و هوس ها یکی از خصوصیات روحیه ی غیر ایمانی است و مؤمن به واقع از سختی ها فرار نمی کنـد، بلکه از هلاـکت فرار می کنـد که موجب بی ثمری و پوچی است. حضـرت زهرا علیها السـلام علت پشت کردن به علی علیه السلام را رفاه زدگی می دانند و آن هایی را که جریان سقیفه را در مقابل غدیر عَلَم کردند این طور معرفی می کنند که: «وَ أَنْتُمْ فِی رَفَاهِیَهٍ مِنَ الْعَیْشِ وَادِعُونَ فَاکِهُونَ آمِنُون»(۲)و شما همیشه در زندگی همراه با رفاه متنعّم و خوش بودید.

بـا رفـاه نمی توان به نتیجه رسـید چراکه انسـان را مشـغول دنیـا می کنـد و یـاد مرگ فراموش می شود و هنر مردن که فرهنگ اصیل انسان های بزرگ و تمدن های الهی است از میان می رود

ص: ۴۲

۱- نهج البلاغه، نامه ی ۳۱.

۲- احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۰۱.

و عملاً- مرگ سخت می شود و به همین جهت برای راحت مردن، سختی کشیدن لازم است تا نفس تعلقش به بدن شدید نباشد.

اگر قوّه ی نامیه در بدن انسان حرکت طبیعی خود را داشته باشد، بدن در شروع پیری، یعنی از حدود چهل سالگی به بعد رو به لاغری می رود و روح انسان توجهاتش را از بدن به مرتبه ی بالاتر از آن سوق می دهد و انسان کم کم میل به رفتن پیدا می کند. اما اگر جامعه ای غرق در رفاه گشت و تماماً مشغول نیازها و میل های بدن شد نفس ناطقه فرصت توجه به عالم معنا و رشد در آن عوالم را ندارد و در این حال در منظر جان انسان هیچ آثاری از عالم غیب و معنویت ظاهر نمی شود و معنی غافلگیرشدن توسط مرگ در این حالت است که انسان باید تمام خوشی ها را یک جا بگذارد و برود، پس به راحتی می توان گفت: کسی که در رفاه افراطی قرار دارد مرگ بدی در انتظار او است.

تمدن غربی براساس غفلت از مرگ و دامن زدن به رفاهِ هرچه بیشتر دنیایی، شکل گرفته است و به همین جهت ما باید مواظب باشیم از ابزارهای این تمدن از آن جهت که رفاه می آورد حذر کنیم و به صورت گزینشی با تکنولوژی برخورد

ص: ۴۳

نماییم.(۱)

از دنیا و وسایل آن بایـد در حـدّی که بتوانیم زنـدگی کنیم و به اهداف عالیه ی خود دست یابیم، استفاده نماییم ولی زندگی در دنیـا به معنی فرو افتادن در رفاه نیست. انسان سالمی که از پیاده روی بیزار است، بایـد بدانـد این نشانه ی شروع نوعی رفاه افراطی است که در او در حال شـکل گرفتن است، که اگر مواظب نباشـد این رفاه زدگی او را تا کفر جلو می برد. پیامبر خـدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَیْ ءٍ أَشَدَّ مِنَ الْمَشْیِ إِلَی بَیْتِه »(۲) خداوند به چیزی به اندازه پیاده روی به سوی مسجدالحرام عبادت نشد. درست است که در قدیم ماشین نبود، اما اسبِ تیزرو بود، ولی باز مردم به جهت توجه به آن روایت و روحیه ی صبر بر سختی ها، پیاده به خانه ی خدا یا زیارت ائمه علیهم السلام می رفتند، چون در روایت هست برای هر قدمی ثواب می نویسند. حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به هنگام دیـدار از جانبازانِ قطع نخاعی وقتی به استقبال آن ها رفته بودنـد، قـدم های خود را کوتاه برمی داشتند، چون می دانستند به تعـداد قـدم هایشان حَسنه خواهند داشت. در هر حال حرف بنده این است:

۱- به کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی» از همین مؤلف رجوع شود.

۲- شیخ صدوق،الخصال، ج ۲، ص ۶۳۰.

حضور

دل نتوان یافت در لباس حریر

پس

از فتیله ی ابریشمی چراغ مساز

وقتی روشن شد با رفاه نمی توان به نتیجه رسید و رفاه، ابتدا موجب غفلت از مرگ می شود و سپس مرگ را سخت تر می کند پس برای خوب زندگی کردن و راحت مردن، باید سختی کشید، چرا که:

هر

که شیرین زیست، آخر سخت مُرد

هر

که اندر بند تن شد، جان نبرد

هنر خوب مردن مربوط به کسانی است که هم زندگی دنیایی را می شناسند و هم بعد از این زندگی را، و تنها ملت های خدادوست هنر خوب مردن را یافته اند.

ائمه ی اطهار علیهم السلام و شیعیان واقعیِ آنان قهرمانان خوب زندگی کردن و خوب مردن بودند. و در همین راستا شهدای کربلا با این که حضرت سیدالشهداء علیه السلام شبِ عاشورا به آن ها خبر دادند که فردا همه شهید می شویم، ماندند و به زیباترین شکل ممکن شهادت خود را مدیریت کردند و به راحتی تسلیم

دشمن نشدند و در حین مبارزه با دشمن هیچ احساس ترسی در آن ها مشاهده نشد.(۱)

امیر المؤمنین علیه السلام در نامه ی ۳۱ نهج البلاغه به فرزندشان می فرمایند: «وَاعْلَمْ اَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاهِ وَ اَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُميت وَ اَنَّ الْمُفْنِي هُوَ الْمُعِيد»؛ فرزندم! بدان، آن که صاحب موت است، همان صاحب حیات است و هم او که خلق کرده است می میراند و همان که فانی می کند برمی گرداند.

حضرت متذکر می شوند که مرگ در کنار حیات یک سنّت جاری در نظام هستی است و نه یک امر اتفاقی که بتوان از دست آن رها شد و یا آن را نادیده گرفت. با توجه به چنین امری است که تأکید می شود عزیزان متوجه باشند کسانی

ص: ۴۶

۱- حُمَید بن مسلم در رابطه با روحیه ی حضرت سیدالشهداء علیه السلام در هنگامه ی جنگ می گوید: «فَوَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُوراً قَطُّ قَدْ قُتِلَ وُلْدُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ أَصْحَابُهُ أَرْبَطَ جَأْشاً وَ لَا أَمْضَى جَنَاناً مِنْهُ علیه السلام إِنْ كَانَتِ الرَّجَّالَهُ لَتَشُدُّ عَلَيْهِ فَيَشُدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَتَنْكَشِفُ عَنْ يَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ انْكِشَافَ الْمِعْزَى إِذَا شَدَّ فِيهَا الذِّئْبُ» به خدا مرد گرفتار و مغلوبی را هرگز ندیدم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند و دل دارتر و پابرجاتر از آن بزرگوار باشد، چون پیادگان بر او حمله می افکندند او با شمشیر بدانان حمله می کرد و آنان از راست و چپش می گریختند چنانچه گله ی گوسفند از برابر گرگی فرار کنند.

خوب زندگی می کنند که واقعیت مرگ را بشناسند و همه ی زندگی شان تلاش برای فرار از مرگ نشود.

چهره ی شفابخشی مرگ

اگر خدا را در کنار خود داشته باشیم، مرگ را به عنوان یکی از جلوه های ربوبیت خداوند در کنار زندگی می بینیم و مجموعه ی مرگ و حیات را زندگی می شناسیم با این توجه که مرگ؛ دریچه ی ورود به حیات برین و کمالات عالیه است که دنیا ظرفیت ظهور آن کمالات را ندارد و به همین جهت در چنین دیدگاهی مرگ و زندگی ضد هم نیستند تا انواع وسایل را برای نمردن و یا مرگ را به عقب انداختن بسازیم بلکه عمر انسان یک حیات طولانی است که دو چهره دارد چهره ای از آن در این دنیا ظاهر می شود و چهره ی اصلی آن مربوط به آن دنیا است. ولی متأسفانه تمدن غربی نمی گذارد که ما این گونه بیندیشیم، زیرا نگاه دینی به مرگ در سازمان فکری ما حذف شده و در نتیجه مرگ ضد زندگی قلمداد می شود و از همه مهم تر جنبه ی شفابخشی مرگ فراموش گشته است. در حالی که با مرگ و رهایی از تن، تمام بیماری ها و ضعف هایی که به جهت تن بر روح تحمیل شده بود از میان می رود و ما می مانیم

ص: ۴۷

با بدنی که متناسب روح است، به همان سبکی و تیز پروازی. به گفته ی مولوی:

آن

جهان و راهش ار پیدا بُدی

کم

کسی یک لحظه در این جا بُدی

جهانِ امروز به جهت آن که در شرایط گریز از مرگ است، در شرایط عادی به سر نمی برد و لذا باید متوجه باشیم که این نوع زندگی، زندگی عادی نیست تا به انتخاب هایی که در بستر چنین زندگی انجام می گیرد اطمینان کنیم. زندگی عادی آن نوع از زندگی است که مرگ و حیات در برابر افراد یکسان باشد و تلاش ها، بیشتر برای سالم زندگی کردن است و نه برای نمردن. پس آیه ی مورد بحث را ساده نگیرید که خداوند می فرماید: اگر دوستدار خدا هستید، چرا مرگ را نمی خواهید؟ چون زندگی ها براساس فرار از مرگ طراحی می شود، می توان نتیجه گرفت؛ هرکس دوست دار خدا است این همه از مرگ فرار نمی کند.

وقتی مرگ مدنظر انسان نباشد و آن را قسمت اصلی عمر خود به حساب نیاورد زندگیِ دنیایی را بیش از حدّ جدّی می گیرد و در نتیجه اگر در دنیا غنی شود، مغرور می گردد و اگر فقیر شود، مأیوس می شود و این نوع زندگی کردن در هر دو حالت هلاکت است. امیرالمؤمنین به یکی از صحابه ی خود

توصـیه می کننـد: «فَارْفُضِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُعْمِي وَ يُصِمُّ وَ يُبْكِمُ وَ يُذِلُّ الرِّقَابَ فَتَدَارَكْ مَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِكَ وَ لَا تَقُلْ غَداً وَ بَعْدَ غَدٍ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ بِإِقَامَتِهِمْ عَلَى الْأَمَانِي وَ التَّسْوِيفِ...»(۱) دنیـا را ترک کن و بـدان که محبت به دنیـا انسان راکور و گنگ و کر می سازد، دوستی دنیا گردن ها را پائین می آورد و خوار می کنـد، اینک از عمر باقیمانده اسـتفاده کن و نگو فردا و یا پس فردا چنان و چنین خواهم کرد، کسانی قبل از شما بودند که هلاک شدند و رفتند، و هلاکت آن ها به خاطر فردا فرداگفتن وآرزوهای دنیایی بود.

وقتی جایگاه مرگ درست تحلیل شد می فهمیم زندگی برای خوب مردن است و ابدیتی آرام داشـتن ولی اگر انسان مرگ را پایان حیات خود دانست یقیناً موفقیت ها و شـکست هایش به گونه ای دیگر خواهـد بود و در هر صورت با اضـطراب زندگی می کند، چون به چیزی نظر انداخته که به دست آوردن آن با از دست دادن همراه است. به گفته ی حافظ:

سوداگران

عالم پندار را بگو

سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است

ص: ۴۹

۱- بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۷۶.

انسانی که مرگ را وصل به زنـدگی برتر بدانـد و نه ختم زنـدگی، دیگر برای انواع مدال ها و مُدل ها و مُدها از یک طرف و برای انواع عدم موفقیت ها از طرف دیگر جایی باز نخواهد کرد چون اساساً انسانِ مرگ اندیش، معنی شـکست و پیروزی اش با انسان غافل از مرگ، متفاوت است. ملاک خوشـبختی و بدبختی شان با دیگران فرق دارد یکی در واقعیتی به وسعت ابدیت زندگی می کند و دیگری با خیالات و وَهمیات خود به سر می برد، بعضی ها خانه ی خود را سُکنی گزیدن در عالم معنی می داننـد و عـده ای خانه داشـتن را خوشـبختی می داننـد. در گذشـته که هنوز فرهنگ غربی زندگی ها را تغییر نداده بود چندین خانواده در یک خانه به سر می بردند و هرکدام یک یا دو اتاق داشـتند و طوری زندگی را برای خود تعریف کرده بودند که در همان زندگی محدود با مشـکلاتِ کمتری روبه رو بودند، چون روح تعاون با همدیگر به جهت ارتباط بیشتر با خالق انسان هـا، فرهنـگ غـالب جـامعه بود. امروز انسـان هـا دیگر تحمـل زنـدگی در کنار همـدیگر را ندارنـد چون راه ارتباط با آسـمان معنویت را گم کرده انـد و گرفتار آرزوهای دست نایافتنی شـده انـد که فکر می کننـد امکان به دست آوردن آن در زنـدگی غربی فراهم است. زندگی دنیایی را به نحو ایده آل آن می خواهند و به آن به عنوان یک گذرگاه

نمی نگرند و به عبارت دیگر گذرگاه را محل ماندن ابدی پنداشته اند.

اگر مرگ در کنار زندگیِ انسان دیده نشود غفلت های بسیار عمیقی تمام زندگی انسان را احاطه می کند و شکست ها و موفقیت های دروغین صورتی بسیار جدّی به خود می گیرد و برای فرار از شکست های وَهمی و یا رسیدن به موفقیت های وَهمی همه ی زندگی را چون آبی در شن زار زندگی از دست می دهد، دیگر متوجه نیست که محرومیت های دنیایی محرومیت در قسمت غیرجدّی زندگی است که چندان مقدار ندارد که همه ی تصمیمات خود را با محوریت آن ها شکل دهد و لذا با رشد روز افزون طلاق روبه رو می شود که نشانه ی عدم تحمل انسان ها است به جهت جدّی گرفتن قسمت های فرعی زندگی. در حالی که جنس دنیا آنچنان است که همه ی امکاناتش برای هیچ کس جمع نمی شود، ولی چون قسمت گذرگاه زندگی ماست، دست نیافتن بر آن ما را چه باک!

در حدیث قدسی داریم: خداوند از این بنده ها در تعجب است که چیزی را که خلق نکرده است - یعنی رفاه و راحتی را- به دنبالش هستند که به دست آورند.

وقتی جایگاه دنیا نسبت به کلّ حیات درست دیده شد، اگر جوانی در این دنیا موفق به ازدواج نشد آنچنان نیست که

احساس کند چیزی از زندگی را از دست داده است. به ما فرموده اند ازدواج یک امر مستحب است مثل بسیاری از امور مستحب دیگر که می توان یکی را جای دیگری گذاشت، زندگی واقعی زندگی در عالمی است فوق زمان و مکان و آن در ابدیت ما تحقق می یابد که اگر انسان توانست با آن درست برخورد کند حقیقتاً زندگی زیبایی را برای خود ایجاد کرده است. اگر درست به زندگی نگاه شود جایگاه مال و جاه و شغل و همسر و مدرک و امثال آن ها طوری پیدا می شود که هیچ کدام نمی تواند ملاک خوشبختی و یا بدبختی باشد.

جایگاه دنیا در آبادانی قیامت

آنچه در فضای فرهنگ مدرنیته زندگی جوانان ما را تهدید می کند و به نظر خودشان آینده شان را تیره و تار کرده است چیزی نیست جز جدّی گرفتن موضوعاتی که مربوط به قسمت گذران زندگی است و هیچ کدام اصل و حقیقت زندگی را تشکیل نمی دهد و این در حقیقت از بین بردن زندگی است. فرهنگی که در کنار زندگی به مرگ نظر نداشته باشد ازدواج کردن جوانانش همان قدر مایه ی دردسر و انحراف است که ازدواج نکردنشان. چون نسبت به آبادانی قیامت کوتاهی می کنند و همه ی عمر خود را صرفِ درآمد بیشتر مال

ص: ۵۲

دنیا می کننـد در حالی که امیرالمؤمنین علیه السـلام می فرمایند: «وَاعْلَمْ یا بُنَیَّ! اَنَّ الرِّزْقَ رِزْقانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ یَطْلُبُکَ فَإِنْ اَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ اَتـاکَ...اِنَّ لَکَ مِنْ دُنْیاکَ، ما اَصْلَحْتَ بِهِ مَثْواکَ»(۱) ای فرزنـدم! بـدان که رزق، دو رزق است: رزقی که تـو به دنبـال آن هسـتی و رزقی که آن به دنبـال تـو است، رزقِ نـوع دوم طـوری است که اگر هم به سوی آن نروی، به سوی تو می آید.... دنیایِ تو برای تو همان قدر است که قیامتت را اصلاح کند.

چنانچه ملاحظه می فرمائیـد حضـرت می فرمایند رزق حقیقیِ تو به تو می رسد سـعی کن دنیا را وسـیله ی آبادانی قیامت خود قرار دهی و در همین راسـتا رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می فرماینـد: «اِنَّ الرِّزْقَ لَیُطالِبُ الْعَبْدَ اَکْثَرَ مِمّا یَطْلُبُهُ اَجَلُهُ»(۲) رزق انسان در جسـتجوی اوست، بیش از آن که اجلش به دنبال اوست. و نیز از آن حضرت داریم: «لَوْ أَنَّ عَبْداً هَرَبَ مِنْ رِزْقِهِ لَاتَّبَعَهُ رِزْقُهُ حَتَّی یُدْرِکَهُ کَمَا أَنَّ الْمَوْتَ یُدْرِکُهُ».(۳) اگر بنـده ی خـدا از رزقش فرار هم بکنـد، رزقش او را دنبـال می کنـد تـا به او برسد، همان طور که مرگ، انسان را دنبال می کند تا به او برسد. آیا با

۱- نهج البلاغه، نامه ی ۳۱.

۲- نهج الفصاحه، حدیث شماره ۶۳۰.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۱۳ ص ۳۱.

توجه به این نکات می توان پـذیرفت که زنـدگی عبارت باشـد از همین حرص و جوش خوردن ها؟ پیامبر صـلی الله علیه و آله که راسـتگوترین افراد نـد، می فرماینـد: «رزق هرکس معلوم است، اگر بنـاست بمیرد تا آخرین لقمه ای که برایش تعیین کرده اند نخورد، نمی میرد.»(۱)

بعضـی از افراد رزق خود را به حرام آلوده می کننـد تا به گمان خود زنـدگی خوبی داشـته باشـند، ولی یک روز هم زنـدگی خوشـی ندارنـد، مشـکل مردم در رزقشـان نیست، مشـکل در حرصـشان است. اگر حرص نزنیم، آنچه را رزقمان است حتماً به دست می آوریم و میـدان را هم از دست تورم سازهـا می گیریم، چراکه آن ها از نردبان حرص ما بالا می رونـد و با قناعت ما زمین می خورند، قناعتی که با رویکرد به آبادانی قیامت به دست می آید.(۲)

وقتی زندگی می میرد

به هرحال بشر امروز چون مرگ را نمی بیند و فراموش کرده است، تمام زندگیِ او را اضطراب فراگرفته است. تمدن غربی

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۸.

۲- جهت بررسی جایگاه رزق انسان، به کتاب «جایگاه رزق انسان در هستی» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

تلاش کرد مرگ را بمیرانـد اما در پرتو چنین تفکرِ غلطی تمام زنـدگی بشـر را میرانـد. ابتـدا بایـد فرهنگ مـدرنیته با عهد غیر قدسـی آن، به روشـی عالمانه و دقیق بررسـی شود تا بتوان انفکاکی راکه بین فرهنگ مـدرنیته با فرهنگ دینی هست به شـکل محققـانه نشـان داد، زیرا روح فرهنگ مـدرنیته هر جریان دینی را کهنه و مربوط به گذشـته می دانـد و مسـلم در صورت عهد قلبی داشـتن با فرهنگ مـدرنیته، هرگز نمی توان زنـدگی دینی و تمـدن اسـلامی را سازمانـدهی نمود، چون مدرنیته هر فکر و فرهنگی را که نتوانست به رنگ خود در آورد و در خود هضم کنـد، مطلقاً نفی می کند و اصـلاً به عنوان یک فکر و فرهنگ به حساب نمی آورد. وتنها با فرهنگ مرگ اندیشی دینی می توان از ظلمات آن رهایی یافت.

اگر مرگ مدّنظر انسان نباشد، و نفهمد که باید در ابدیت زندگی کند و حیات امروز خود را مقدمه ی ابدیت نداند، اگر شغل او درآمد کمی برایش حاصل کند یأس احمقانه ای او را فرا می گیرد و اگر شـغل پردرآمدی داشته باشد، دچار غرور و مستی کودکـانه می شود. در فضـای زنـدگی غرب زده چون مرگ را نمی فهمیم و دوست خـدا نیسـتیم، پیروزی و شـکست هایمـان وَهمی و دروغی است، نه پیروزی هایمان جدّی است و نه شکست هایمان حقیقی، چون زندگی را وارونه

می بینیم. اگر با رجوع به حق مقید به دستورات دین الهی شویم و با خدا ارتباط پیدا کنیم و خدادوست شویم، زندگی ها به ابدیت وصل می شود و نه تنها دیگر مرگ در بینش و منظر ما یک دخمه ی تاریک نیست بلکه باغ گسترده ی حیات واقعی است و به اندازه ای که با نظر به معاد، بندگی خدا را پیشه کنیم آن باغ را آبیاری کرده و وسعت داده ایم.

در فضای غفلت از مرگِ حاصلِ فرهنگ غربی همه ی تلاش ها آن است که ما را از خود غافل کنند، مثلاً به ما می گویند اگر شما یک وزنه ی چهارصدکیلویی را بلند کنید قهرمان جهان می شوید و عکستان در روزنامه چاپ می شود و همه برایتان کف می زنند! حال وقتی این موضوع را در بینشی که ابدیت را می بیند بنگریم، یک عمل کاملاً کودکانه و یک خودنمایی وَهمی به حساب می آید. امروزه فرهنگ خودنمایی با همان حقیقت وَهمی اش به اندازه ای جدّی تصور می شود که فرهنگ مرگ اندیشی جدّی تلقی نمی شود، غفلت از ابدیت آنچنان جای آن را گرفته که تمام فکر و ذکر بعضی ها آن شده که خود را روی صحنه تلویزیون بیابند و نه در ابدیت. به گفته ی مولوی:

این

زمان پوشیده گشتی و غنی

چون

از اینجا می روی چون می کنی

جان

جمله علم ها این است این

که

بدانم من کی ام در یوم دین

روز

مرگ این حسّ تو باطل شود

نور

جان داری که یار دل شود

اکثر آیـات قرآن کریم در رابطه با قیامت با ما سـخن می گویـد و از آن جایی که قرآن برای سـعادت ما نازل شـده پس معلوم است که نگرش قیامتی به زنـدگی، انسان را به سـعادت می رسانـد. هر وقت پای انحراف و اضـمحلالِ فرهنگی به میان آمـده، زمانی بوده که آن فرهنگ شخصـیت انسان را تا ابـدیت ترسـیم نکرده است. غرب تحت عنوان اومانیسم یا محوریت انسان، به انسـانی اصـالت داد که میـل و خواست خودش محور همه چیز است و نه خواست خـدا و این انسان تمام عمر خود را لگـدمال زنـدگی دنیـایی اش کرد و هیـچ تـوجهی به جنبه ی معنـوی خـود و حضـور آن جنبه در ابـدیت ننمـود، به طوری که لحظه ای آسایش برای احساس حضور در آن عالَم معنوی برای خود باقی نگذاشت.

آیـا مـا بـا روحیه ی غرب زدگی که پیـدا کرده ایم در حـال حاضـر برایمان ممکن است سـجده ی عمیقی انجام دهیم و از آن طریق به غیب عـالَم وصـل شویم؟ نسـبت به این که ظاهر زنـدگی را با انواع تجمل ها بیارائیم بیشتر حساسـیم تا این که روح و قلب

ص: ۵۷

خود را با نور الهی منوّر کنیم آنچه یک روز صورت زندگیِ شاهانِ غافل از همه چیز را تشکیل می داده امروز صورت زندگی بسیاری از انسان ها شده است. به قول معروف «آنچه برای پدران ما تجمل بود، امروز زندگی ما را تشکیل می دهد و نام آن را پیشرفت گذاشته ایم.» زیرا حضور حالت مرگ اندیشی از قلب ها به حاشیه رفته است.

کمی فکر کنید این اعمالی که ما در زندگی های تجملی خود انجام می دهیم و این همه ی انرژی که برای چنین کارهایی صرف می کنیم در نگاه دینی و از چشم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چقدر پوچ و بی معنی است، آن وقت می پرسند مرگ اندیشی چه فایده ای دارد، ملتی که مرگ را در کنار زندگی خود مزمزه نکند همه ی عمرش صرف زندگی دنیایی می شود. اگر حقوقش دو برابر شد، به دنیای بیشتر نزدیک می شود و به فخر بیشتری گرفتار می شود و بیشتر به ظاهر خود می پردازد تا نظرها را بیشتر جلب کند و دنیای بیشتری به دست آورد و عملاً بر سختی های خود افزوده است، به گفته ی مولوی:

گر چه در خشکی هزاران رنگ ها است

ماهیان

را با یبوست جنگ ها است

این جهان خود حبس جان های شما است

هین

روید آنجا که بستان شما است

ص: ۵۸

ملتی که متوجه عالم غیب و قیامت نباشد، هر چه از طریق دنیای بیشتر بخواهد به راحتی برسد در حقیقت به سختیِ بیشتر می رسد. اگر انسان چشم اش را از قیامت بردارد، به اسم رفاه و آسایش، سختی و رنج برای خود فراهم کرده و سراسر زندگی را به دخمه های تنگِ تو در تو تبدیل می کند. حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ، هَمٍّ لَا يَفْنَى وَ أَمَلٍ لَا يُدْرَكُ وَ رَجَاءٍ لَا يُنَال»؛(۱) هر کس دل خود را متوجه دنیا بکند قلب خود را به سه خصلت گرفتار کرده؛ به حُزنی که پایان ناپذیر است، آرزویی که غیرقابل دسترسی است و امیدی که دست نایافتنی است.

اگر در موضوع مورد بحث با دقت کامل عنایت فرمائید به این نتیجه خواهید رسید که تمدن غربی تلاش کرد مرگ را بمیراند، اما در پرتو چنین تفکر و تلاشی تمام زندگی اش را میراند و اگر چشم ما تحت تأثیر ظاهر زندگی غربی نباشد این موضوع را به خوبی می توانیم ببینیم.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۱۹.

مرگ آزاردهنده

در برابر مرگ، دو نوع موضع گیری می توان داشت؛ یکی این که مرگ را بشناسیم و نه تنها آمدن آن را امری طبیعی بدانیم بلکه در کنار زندگی از آن غافل نباشیم، موضع گیری دیگر این است که دشمن مرگ شویم و طوری خود را مشغول زندگی کنیم که آمدن آن را نبینیم و با ساختن انواع سرگرمی ها از آن غافل و با ساختن اقسام وسایل بخواهیم مرگ را بمیرانیم. در هر دو حالت مرگ به سراغ ما می آید و نمی توان از آن فرار کرد، ولی در حالت دوم تمام فکر انسان ها این می شود که دیرتر بمیرند و فکر فرار از مرگ تمام حیات آن ها را اشغال می کند که در واقع چنین فکری نسبت به مرگ خودش یک مرگ آزار دهنده است و همان بلایی که تصور می کنند با مرگ بر سرشان می آید همین حالا بر سر خود می آورند. به عبارت دیگر خواستند زندگی خوشی داشته باشند و در آن راستا به فکر فرار از مرگ افتادند، در حالی که همین فکر، زندگی بدی را برای آن ها به ارمغان آورد. بیمارستا ن ها مجهز به دستگاه هایی شدند که از مرگ جلوگیری کنند، قبرستان ها از کنار شهرها کیلومترها دورتر برده شدند، پیران به سرای سالمندان فرستاده شدند تا هیچ آثاری از مرگ در جلو

ص: ۶۰

چشمشان نباشد و فرصت بیشتری برای زندگی داشته باشند و مرگ را بمیرانند، ولی با این کارها فضایی برای خود ساختند که همچنان بایـد به دنبال سـلامتی بدوند و دیگر فرصتی برای زندگی پیدا نکردند. سـلامتی که وسـیله ای برای زندگی بهتر بود، زنـدگی هـا را مشـغول خود کرد برای فرار از بیماری و یافتن سـلامتی؛ و سـلامتی برای زنـدگی، تبـدیل شـد به زنـدگی برای سلامتی.

اگر دقت بفرمائیـد در فرهنگ غربی که ما نیز گرفتار آن شـدیم، بسـیاری از بیمارسـتان ها و درمان گا ه ها برای فرار از مرگ ساخته شده اند در حالی که از مرگ نمی توان فرار کرد، ولی می توان چنین فکر کرد که داریم از دست مرگ فرار می کنیم. انواع دسـتگاه ها را ساختنـد به این امیـد که بلکه دیرتر بمیرنـد و بیشتر زندگی کنند، حال تمام زندگی شان این شده که دیرتر بمیرند. اسـلحه های مخوف ساختند تا دشـمنان خود را سرکوب کنند و بیشتر بمانند، حال همان اسلحه ها بلای جانشان شده و زنـدگی شان را تهدیـد می کند و لذا به ساختن اسـلحه های مخوف تری روی آوردند و باز در چنگال اسـلحه های مخوف تر تلاش می کنند چگونه با اسلحه ای مخوف تر از قبل، از دست اسلحه های قبلی رها شوند.

ص: ۶۱

در روایت داریم که «مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ رَضِىَ بِالْيَسِيرِ وَ هَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْأُمُورِ الْكَثِيرَه»(۱) هرکس بسیار به یاد مرگ باشد به اندک چیزی خوشنود می شود و بیشترِ مشکلات زندگی بر او آسان می گردد. بر همین مبنا است که یاد مرگ انسان را گرفتار پیچیدگی های زندگی نمی کند.

در اسلام توصیه شده است که باید مواظب باشیم یاد مرگ از جامعه بیرون نرود تا تمام تلاش آدمیان در رابطه با قیامتشان باشد و این همان معنای «قربه الی الله» بودنِ کارها است و امام صادق علیه السلام در همین رابطه می فرمایند: «مَنْ اَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ اَحَبَّهُ اللّهُ»؛(۲) هر کس زیاد به یاد مرگ باشد خدا او را دوست خواهد داشت، چون یاد مرگ موجب قرب الهی می شود.

تنها موجودِ مرگ اندیش

تنها موجودی که مرگ خود را می فهمد انسان است، حیوانات، غریزه ی فرار از خطر دارند، ولی مرگ را نمی فهمند، انسان تنها موجودی است که می تواند مرگ خود را تصور کند و حتی اگر بصیر و عمیق شود می تواند بعد از

۱- إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲- بحارالأنوار، ج ۷۲، ص ۱۲۷.

مرگ خود را نیز بفهمد، به همین جهت سخن پیامبران را می فهمد و شکی ندارد که با مرگِ بدن، زنده تر خواهد بود و قرآن نیز بر روی این مطلب تأکید فراوانی دارد و می فرماید: دار آخرت سراسر حیات است، ای کاش مردم متوجه چنین امری بودند «وَمَا هَـٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛(۱) این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا در سرای آخرت است ای کاش می دانستند.

اگر آدمی تنها موجود مرگ اندیش است، حال اگر خود را نسبت به مرگ به فراموشی زد، ناخودآگاه در افقی از حیات قرار می گیرد که بُعد حیوانی اش بر روح و روان او غلبه می کند و در انتخاب هایش تأثیر اساسی می گذارد به طوری که دیگر در فهم بعضی از ابعاد روحانی به کلی ناتوان می شود.

اگر در شخصیت افرادی که مرگ را جزء زندگی خود نمی دانند کاوش نمائیم، هر چند قبول دارند که روزی می میرند، ولی میل و گرایش هایشان گرایش های متعالی نیست و غرایزشان در کنترل روح انسانی آن ها نمی باشد، به این معنی که غضبشان، غضب حیوانی است، شهوتشان همچون شهوت

۱- سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۴.

حیوان زنـدگی آن ها را در اختیار گرفته است، ناخودآگاه نوع زندگی و میل هایشان طوری است که در کنترل عقل معنوی و روح قدسی قرار ندارد.

اگر از منظر عقل قدسـی به آنچه امروز در جهان غرب زده می گـذرد بنگریم به خوبی می پذیریم که شـهوترانیِ امروز دنیا به هیچ وجه طبیعی نیست، چون نمی تواند ماورای شـهوت و غضب، تصوری داشته باشد که آن تصور، شهوت و غضب انسان ها را کنترل می نماید، تماماً صـفات حیوانی در صـحنه است که این چنین عنان گسیخته عمل می کنند، چون روح مرگ اندیشی عنان آن صفات را در اختیار ندارد و شعور حیوانی به جای شعور انسانی در فعالیت است.

انسان هایی که افق شخصیت شان را شهوت پر کرده است به هیچ وجه آینده نگر نیستند، حتی آینده ی دنیایی شان را هم نمی توانند درست تجزیه و تحلیل کنند، عموماً گرفتار آینده نگری های وَهمی هسـتند. یک خانم بدحجاب که زیبایی های خود را به نامحرمان می نمایانـد می فهمـد به طور طبیعی همسـرش به او بدبین می شود، ولی نمی تواند رابطه ی این خود نمودن ها را به دعوای بـا همسـر و طلاقی که پیش می آیـد ربط دهـد، به این معنی که نمی توانـد آینـده ای را که با این خودنمودن ها در پیش است به کار های امروزی خود وصل

نماید. این مادر نمی تواند بدحجابیِ امروز دخترش را به ناسازگاری فردای آن دختر با همسرش متصل کند، مانند حیوانات که نمی تواننـد آینـده را درست تجزیه و تحلیل نمایـد، چون واقعی بودن ارتباطِ حال با آینده را درک نمی کنند. بر عکسِ انسانِ مؤمن که با آن وسعت بینش الهی که پیدا می کند، حتی می تواند رابطه ی امروز خود را با قیامت و ابدیت خود درک کند و نه تنهـا قیـامت را نزدیک می بینـد بلکه همین حالا اعمال خود را در قیامت ارزیابی می کنـد و چون از یاد مرگ غفلت نکرده همراه ارزیابی کار هایش تا ابدیتِ خود وسعت دارد.

چنان که عرض شـد پیامبران آمدنـد تا ما را مرگ انـدیش کننـد. مولوی در مثنوی داسـتان دعوای مردم با پیامبران را ذکر می کند:

مردم به پیامبران می گفتنـد ما راحت زندگی می کردیم، می خوردیم و خوش بودیم بدون نگرانی از آینده، شـما آمدید ما را از آینده نگران کردید.

طوطی

نقل و شکر بودیم ما

مرغ

مرگ اندیش گشتیم از شما

ما مرغ مرگ اندیش نبودیم تا نگران آینده باشیم، اصلاً آینده را نمی فهمیدیم، طوطی نقل و شکر بودیم، مثل

حیوانات، ولی شما ما را متوجه ی آینده ی کارهایمان کردید و عیش امروزمان را نقض کردید.

اهل دنیا حاضرند تا نیمه شب بیدار باشند و مشغول بیهودگی، بدون آن که نگران نماز صبح شان باشند، چون توجه به نماز صبح یعنی مرگ اندیشی، یعنی به عالَمی فوق این زندگی معمولی نظر کردن و برای بعد از این دنیا خود را آماده نمودن و این با عیاشی و غفلت سازگاری ندارد.

زیرک ترین مردم

از پیامبر صلی الله علیه و آله - یعنی از داناترین انسان در هستی- می پرسند: باهوش ترین مردم کیست؟ حضرت فرمودند: «أَکْثَرُهُمْ ذِکْراً لِلْمَوْتِ وَ أَشَدُّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَاداً»؛(۱) باهوش ترین و زیرک ترین مردم کسی است که بسیار یاد مرگ است و بیشترین آمادگی را برای مرگ دارد. می توان گفت: جامعه ای که مرگ و قیامت انسان ها را به آن ها متذکر می شود، جامعه ی حقیقی است و هرگز گرفتار بحران نمی شود و جامعه ای که مرگ انسان ها را از یاد آن ها ببرد، جامعه ی وَهمی و دروغی است و همواره در بحران ها زندگی می کند.

۱- بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۶۷.

بـا توجه به سـخن رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می توان جایگـاه تمـدن حـاکم بر غرب را ارزیـابی کرد و فرهنگ غفلت از مرگِ حاکم بر آن فرهنگ را نشانه ی بی خردی آن فرهنگ دانست و آثار آن تمـدن را نیز بایـد بر اساس همین نگاه ارزیابی نمـود. ممکن است به جهت غلبه ی فرهنـگ غربی بر روح و روان مـا تصـور شود سـخن پیـامبر صـلی الله علیه و آله بـا واقعیت جامعه ی امروز منطبق نیست ولی عنایت داشته باشید پیامبران علیهم السلام از حقیقت زندگی و سنت جاری در عالم سخن می گوینـد، آیـا بایـد زنـدگی خود را مطـابق سـنت های جاری در عالم نمود و یا گمان کنیم می توان مخالف سـنت های ثابت و جاری در عالم عمل کرد بـدون آن که دچار بحران های گوناگون شویم؟ آیا بایـد از پیامبر صـلی الله علیه و آله پیروی کرد با آن درک عمیقی که از ظرائف موجود در عالم هستی دارنـد، یا از تمـدن جدیـد که بسـیاری از حقایق عالم را نادیده گرفته و بشـر را مشغول ناکجاآباد کرده است؟ طبیعی است که باید هر فرهنگی که بخواهد نگاه دینی به عالم را از منظر زندگی جامعه به حاشـیه ببرد دشـمن انسانیت به حساب آورد، زیرا جامعه را به اموری مشـغول می کند که هیچ نقشـی در سعادت حقیقی آن نـدارد. بـا توجه به این نکته است که بایـد تأکیـد کنیم وظیفه ی هر انسانی است که جامعه را با دین هماهنگ کنـد، نه این که دین را هماهنگ فرهنگی نماید که به کلی از ابدیت

انسان چشم پوشیده است. با توجه به این امر تأکید می شود نباید به این فکر رفت که چون دین با شرایط موجود نمی خواند، پس دین را رها کنیم، از خود بپرسیم چه فکر و فرهنگی شرایط موجود را به این شکل در آورد، جز غفلت از حقایق ابدی عالم؟ باید از غفلت ها بیرون آمد یا غفلت ها را ادامه داد؟

مرگ برای انسان های زیرک یک امر عادی نیست که به راحتی از آن بگذرند بلکه بر روی آن به نحو کامل تأمل و دقت دارند و زندگی خود را با آن هماهنگ کرده اند، در حالی که آدم های عادی برای مرگ جایی در زندگی خود باز نکرده اند مثل بعضی از غسّال ها که هر روز مرده ی جدیدی می شویند ولی عبرت نمی گیرند، در حالی که انسان زیرک از دیدن یک مرده بیدار می شود و متوجه مرگ خود می گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاک زیرکی و عدم زیرکی را در نوع برخورد انسان ها نسبت به مرگ مشخص می کنند، و زیرکی تمدن ها نیز باید با نوع رویکرد آن ها نسبت به مرگ سنجیده شود. جامعه ای که مرگ اندیش است طالب حاکمیت علی علیه السلام است و جامعه ای که از مرگ غافل است از علی علیه السلام خسته می شود چون آن حضرت متذکر عالَمی است بسیار بلند مرتبه تر نسبت به عالَمی که معاویه متذکر آن است.

وقتی جامعه ی انسان ها به فرهنگ و تمدن صحیحی دست می یابد که از سرگرمی ها خود را خلاص کرده و به افقی بالاتر از آن ها نظر کنند، فرهنگ سرگرمی عین بی فرهنگی است، در آن جامعه بین افراد جامعه و حقایق نورانی و پایدار عالم، حجاب ایجاد می شود و لذا طالب عالم برتر نیستند، عالم برتری که مرگ دروازه ی ورود به آن است. به همین جهت خداوند فرهنگ یهودی گری را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید:« قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاء لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»؛(۱) ای یهودیان! اگر مدعی خدادوستی هستید و فقط خود را ملّتی ارزشمند و الهی می دانید، مرگ طلب و مرگ اندیش باشید و چون در اعمال و رفتارتان چنین چیزی مشاهده نمی شود ادعای الهی بودن، یک ادعای بدون دلیل است. این آیه نوع نگاه ما را در ارزیابی جوامع و تمدن ها تصحیح می کند تا تمدن حقیقی را در فرهنگی جستجو کنیم که انسان ها را به عالَم غیب و قیامت متصل می گرداند.

۱- سوره ی جمعه، آیه ی ۶.

برکات یاد معاد

یاد مرگ، پذیرش سختی های دنیا را آسان می کند، زندگی در دنیا سخت است و سختی هایی به همراه دارد. ولی باید با یاد مرگ از آن ها گذر نمود و خود را در افقی برتر به نظاره نشست. کسی که همه ی حیات خود را متوقف در دنیا کرد، سختی های دنیا او را از پای درمی آورد و در روبه روشدن با هر سختی، گویا همه ی حیات او به لرزه می افتد، به عنوان مثال: کسی که شغل مناسبی به دست نیاورد، اگر زندگی خود را محدود به دنیا کرد همه ی هستی خود را هیچ می پندارد، ولی کسی که به یاد مرگ باشد، و زندگی حقیقی را در افقی دیگر جستجو می کند، حتی اگر بعد از این که تمام تلاش خود را انجام داد و شغل مناسب و زندگی و خانه و همسر و فرزندی هم پیدا نکرد، حیات خود را پوچ و بیهوده و شکست خورده نمی بیند.

با توجه به امر فوق عرض می کنم تمدن غربی مصیبت هایی برای بشر پیش آورد که قبلاً چنین مصیبت هایی در جوامع سابقه نداشت و اگر سختی هایی بود که مسلّم بود، مصیبت به حساب نمی آمد، چون زندگی را در عالَمی بالاتر از دنیا جستجو می کرد. وقتی یاد قیامت از بشر گرفته شد همه ی

بهره های مفیـد زندگی از او گرفته شد، این انسان در هر صورت هنر زندگی کردن را از دست می دهد، چون هنر مردن را از دست داده است. در بحران اقتصادی که در آمریکا پدید آمد یک آقای مهندسی خودش و همسر و دو فرزندش را کشت. آیا از این مسئله بایـد ساده گذشت؟ چرا آن آقا زندگی را آنقدر تنگ و تاریک دید. چرا در دنیای امروز عده ای از جوانانی که بیکار می شونـد، خودکشی می کننـد یا لاابالی گری و بی خیالی پیشه می نماینـد؟ چون بعـد از چندین سال درس خواندن و مهندس شدن می بیند کاری به دست نیاورده و تمام زندگی اش هم این است که کاری به دست آورد، ولی اگر اصل زندگی را در رابطه با اُنس با خـدا و زنـدگی در ابـدیت ببیند، متوجه می شود اولاً: خالق او رزق او را حتماً به او می رساند، ثانیاً: با از دست دادن شغل، اصل حیات را از دست نداده است.

علت سخت شدن مرگ

روح هر انسـان یـک حقیقت مجرد و غیرمـادی است که هر چه به عالم ماده نزدیک شود از حقیقت خود فاصـله می گیرد. در حالت رفاه، تعلق و توجه روح به بدن و دنیا بسیار زیادتر است، به گونه ای که خود را محدود به دنیا حس می کند.

سختی های جهت دار که برای آزاد نگه داشتن روح از امور دنیایی است می تواند از این تعلق و توجه بکاهد و انسان را متوجه عالم غیب کرده و وصل به آن عالم نماید و او را به حضور قلب برساند، در این راستا است که گفته اند: اگر می خواهید ابعاد معنوی نفس تان قوی شود، باید از سختی ها نترسید و اگر می خواهید از سختی ها نهراسید، باید توجه به قیامت و زندگی در فضای معنوی آن عالَم دائماً مدّ نظر انسان باشد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «إِنَّمَا أَخَافُ عَلَیْکُمُ اثْنَتَیْنِ اتِّبَاعَ الْهَوَی وَ طُولَ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَی فَیَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَیُنْسِی الْآخِرَةَ».(۱)

من از دو چیز بر شما بیم دارم: پیروی از هوس، و آرزوی دراز. امّا پیروی از هوس مانع از ارتباط با حقّ است، و آرزوی دراز آخرت را از یاد انسان می برد.

شاید با مقدماتی که گذشت پذیرفته باشید که چرا تأکید می شود رفاه و آرزوهای بلند دنیایی، مرگ را سخت تر می کند و تعلق نفس به بدن را محکم تر می نماید، زیرا مرگ عبارت است از آن که تعلق روح به بدن و امور جسمانی تمام شود. حال اگر مرگ کسی از نظر طبیعی فرا برسد، ولی آن شخص

۱- أمالی المفید، ص ۲۰۷.

تمام عمر خود را صرف راحتی و خوشیِ بدنش کرده باشد از یک طرف روح او علاقه ی بسیار به بدنش دارد و از طرف دیگر باید آن روح به طور طبیعی و تکوینی از بدن جدا شود، آن وقت است که فشار جانکاهی را باید تحمل کند، مثل این که در دریا سوار کشتی شده اید و ساعتتان که بسیار به آن علاقه دارید به داخل دریا می افتد، از آن طرف چاره ای جز برگشتن به ساحل و رهاکردن ساعت ندارید، از طرف دیگر دلتان با ساعت و در گرو تعلق به آن است. حال اگر به بدنتان خیلی تعلق داشته باشید و به آن سختی نداده باشید، وقتی که باید از آن جدا شوید بسیار سخت است، اما اگر مرگ در کنار زندگی و رفیق ما بود، همچنان که روح به صورت تکوینی آماده می شود که آرام آرام بدن را رها کند، شما هم به صورتی انتخابی در همان راه قدم می گذارید و این می شود هنر مردن، و در «هنر مردن» است که هنر درست زندگی کردن نهفته است و لذا می خواهیم بگوییم:

انبیاء

را حق بسیار است از آن

که

خبر دادند از پایانمان

انبیاء علیهم السلام از آن جهت که نگذاشتند از مرگ غافل شویم حق بسیاری بر گردن ما دارند.

آنچه تـا این جا گفته شـد، مطالب مختصـری بود در موضوع «مرگ اندیشـی» که زوایای دیگر آن بایـد در وقت دیگری مورد بررسی قرار گیرد.(۱)

در پایـان بـاز توجه فرماییـد به آیـاتی که می فرمایـد: «ای یهود! اگر واقعـاً متـدین و دوست خداییـد، بایـد مرگ را بپذیریـد و آرزوی مرگ کنید» یعنی تمدن ضدّ مرگ و همراه با غفلت از مرگ را دامن نزنید، بعد می فرماید: «وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»؛(۲)

ای پیامبر! این ها مرگ را نمی خواهنـد، چون محور روحشان زنـدگیِ دنیایی شـده است و لـذا ظالم انـد و خداونـد به ظالمان آگاه است. در ادامه ی آیه می فرماید: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»؛(۳) آن مرگی که شـما از آن فرار می کنیـد به سـراغتان می آید و ملاقاتتان می کند و شـما را به طرف خدا می کشاند، آن وقت با حاصل حیاتتان و آنچه کردید روبه رویتان می کند.

۱- جهت تعمیق بیشتر در موضوع مرگ اندیشی به جلد دوم کتاب «فرزندم؛ این چنین باید بود» مراجعه فرمائید.

۲- سوره ی جمعه، آیه ی ۷.

۳- سوره ی جمعه، آیه ی ۸.

پس همه ی حرف آیات فوق را در این جمله باید جستجو کنید که؛ «چشم از مرگ برداشتن، مرگ را از بین نمی برد، بلکه بدمردن و بد روبه روشدن با خدا را به همراه دارد.»

بیماری ها و سختی ها، آینه ی درست نگاه کردن به مرگ است و آن ها رسولان خداوندانند جهت تذکر به مرگ، و هرکس سختی ها و بیماری ها را رسول الهی ببیند که آمده اند تا مرگ را در مذاق ما شیرین کنند، دیگر چهره ی مرگ برایش همچون کابوسی ترسناک نخواهد بود و زندگی او بازیچه ی فرار از مرگ نمی گردد. گفت:

جزو

مرگ اَر گشت شیرین مر ترا

دان

که شیرین می کند کل را خدا

دردها

از مرگ می آید رسول

از

رسولش رومگردان ای فضول

باید به تمدنی اندیشید که بتواند «هنر مردن» را به بشریت باز گرداند.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۷۵

منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی«رحمه الله علیه»

فصوص الحکم، محی الدین

بحارالأنوار، محمدباقر مجلسی«رحمه الله علیه»

الکافی، ابی جعفر محمدبن یعقوب کلینی«رحمه الله علیه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

غرر الحکم و درر الکلم

تفسیر علی بن ابراهیم

تحف العقول، ابن شعبه حرانی

معادشناسی، آیت الله حسینی تهرانی

توحید صدوق

إرشاد القلوب إلی الصواب، شیخ حسن دیلمی

وسائل الشیعه، شیخ حرّعاملی

اعتقادات امامیه، شیخ صدوق و شیخ مفید

علل الشرائع، شیخ صدوق

چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی، طاهرزاده

مستدرک الوسائل، محدث نوری

سیطره ی کمیت، رنه گنون

الارشاد، شیخ مفید

کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق

عیون اخبار الرضا علیه السلام ، شیخ صدوق

ص: ۷۷

اسفار اربعه، ملا صدرا

نهج الفصاحه، مجموعه ی کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله ،

الإحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی

گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی، طاهرزاده

الخصال، شیخ صدوق

قتل عام در پزشکی، ایوان ایلیچ

ص: ۷۸

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت النفس
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱و۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندم این چنین باید بود (شرح نامه حضرت علی به امام حسن«علیهما السلام »، نهج البلاغه، نامه ۳۱)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیله القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدّی ترین زندگی
- بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام

- جایگاه و معنی واسطه فیض
- امام خمینی و خودآگاهی تاریخی
- انقلاب اسلامی، برون رفت از عالَم غربی
- انقلاب اسلامی، باز گشت به عهد قدسی
- جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل البیت
- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- هدف حیات زمینی آدم
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله ؛ عامل قدسی شدن روح
- زن، آن گونه که باید باشد
- خطر مادی شدن دین

چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی

ص: ۸۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹